

بحرانهای اخلاقی تمدن عصر جدید

فاطمه‌السادات هاشمیان^۱
سید احمد غفاری قره‌باغ^۲

چکیده

هدف: هدف از این پژوهش، اثبات این فرضیه بود که تمدن غربی با فاصله گرفتن از وجه فطری و تغییر در نظام قراردادی و اعتباری، در زیرساختهای اخلاق دچار بحران شده و برآیند این تمدن، افول کرامت انسانی بوده است. **روش:** این تحقیق به روش کتابخانه‌ای و توصیفی - تحلیلی انجام گرفته است. **یافته‌ها:** جوهره تمدن غرب مدرن متأثر از فرهنگ آن بر سه اصل اومانیسم، سکولاریسم و سوپراکتیویسم مبتنی است که باعث دوری انسان از هویت و فطرت الهی خویش و محروم شدن وی از درک حقیقت و کمال حقیقی شده است. **نتیجه‌گیری:** جامعه غربی دچار بحرانهای عمیق اخلاقی از جمله سودمحوری و لذت‌گرایی شده که منجر به از بین رفتن تعاییر ارزشی مانند ایثار و تقوی و زهد و اتفاق و خیرخواهی و عدالت‌طلبی و عبور از تمامی مرزهای اخلاقی و ارزشی شده که حاصل آن، بی‌ارزش شدن انسانیت و نابودی ارزشهای معنوی و انسانی است که از عوامل افول این تمدن محسوب می‌شود.

واژگان کلیدی: فرهنگ، تمدن، مدرنیسم، بحران اخلاقی.

◆ دریافت مقاله: 98/01/19؛ تصویب نهایی: 98/05/10.

1. دانشجوی دکتری دانشگاه معارف اسلامی قم (نویسنده مسول) / نشانی: قم، بلوار شهید کریمی، ابتدای خیابان لقمان، پردیس حضرت معصومه/ نمابر: Email: fshashemian@yahoo.com / 02532703527

2. دکتری تخصصی فلسفه، استادیار گروه فلسفه مؤسسه حکمت و فلسفه ایران.

الف) مقدمه

در اندیشه علامه طباطبایی، انسان دارای دو بعد فطری و قراردادی است که ریشه و اساس وجه اعتباری از فطرت و طبیعت انسان سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا نوع انسان، نوع واحد و تغییرناپذیر است که بر اساس فطرت واقعی که ریشه حقیقی اخلاق است، خلق شده است (طباطبایی، 1381: 359) و گرچه زندگی اجتماعی انسان بر اساس قرارداد است، اما در واقع انسان با نظام طبیعی خود زندگی می‌کند (همو، 1389: 6-7). به این ترتیب، اساس پیدایش فرهنگ و تمدن در خود انسان؛ یعنی اعتباریاتی ثابت نهاده شده و از اعتباریاتی ثابت، اعتباریاتی دگرگون شونده ایجاد می‌شود که تحت تأثیر محیط، توارث، تربیت، عادت و... است.

پس اخلاق بر اساس اعتباریاتی و اعتباریاتی بر اساس امور حقیقی و عینی که همان فطرت است، شکل می‌گیرد. بنابر این، همه جوامع اجتماعی و تمدنهای بشری باید از اخلاق به معنی مذکور برخوردار باشند. اگر پایه‌های اخلاقی یک تمدن از فطرت و طبیعت حقیقی انسانی فاصله بگیرد، دچار بحران شده و عوامل افول آن تمدن هویدا می‌شود؛ چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: «فساد در خشکی و دریا به سبب کارهای بد مردم نمایان شده است» (روم: 41).

در پژوهش حاضر، بر آنیم تا نشان دهیم تمدن غربی با فاصله گرفتن از وجه فطری و تغییر در نظام قراردادی و اعتباری، در زیرساختهای اخلاق دچار بحران شده و براینکه این تمدن، افول کرامت انسانی بوده است. گفتنی است که تا کنون تحقیقاتی در خصوص بحرانهای تمدن غرب، به ویژه در بعد اخلاقی این تمدن انجام شده است، اما تمایز پژوهش حاضر در مبنایی بودن آن است؛ زیرا بحرانهای اخلاقی تمدن غرب را با توجه به مبانی فلسفی و انسان‌شناختی واکاوی کرده است.

ب) مفاهیم

1. فرهنگ

اصطلاح فرهنگ دارای معانی و مفاهیم متفاوت و متنوع است و در سیر تکوینی خود در تاریخ، معانی گوناگونی گرفته است. کنفرانس جهانی یونسکو در سال 1983 در مکزیکوسیتی چنین تعریفی از فرهنگ ارائه داده است: «مجموعه تمام ویژگی‌های فکری، معنوی و عاطفی‌ای که هر جامعه یا گروه اجتماعی را مشخص می‌کنند. فرهنگ نه تنها شامل هنر و ادبیات است، بلکه شیوه‌های زندگی، حقوق اساسی بشر، نظامهای ارزش، سنتها و باورها را نیز شامل می‌شود» (یونسکو، راهبردهای علمی توسعه فرهنگی: 7). تایلور، فرهنگ را چنین معرفی می‌کند: «فرهنگ، مجموعه پیچیده‌ای است شامل معارف، معتقدات، هنرها، صنایع، فنون، اخلاق، قوانین، سنن و بالاخره تمام عادات، رفتار و ضوابطی که فرد به عنوان عضوی از جامعه، این وظایف

113 **◇ بحرانهای اخلاقی تمدن عصر جدید**

و تعهدات را بر عهده دارد» (کورز و روزنبرگ، 1378: 44). از نظر علامه جعفری، فرهنگ عبارت است از: «کیفیت یا شیوه بایسته یا شایسته، برای آن دسته از فعالیتهای حیات مادی و معنوی انسانها که مستند به طرز تعقل سلیم و احساسات تصعید شده آنان در حیات معقول تکاملی باشد» (جعفری، 1379: 9). آیت الله مصباح فرهنگ را عنصری می‌داند که باید بدان معتقد بود و خوب و بد و شیوه رفتار را مشخص می‌کند (مصباح، 1376: 104). در مجموع می‌توان گفت فرهنگ به معنای وسیع «مجموعه باورها، بینشها، ارزشها، آداب و سنن و اخلاق و اندیشه‌های پذیرفته شده و حاکم بر یک جامعه» است. آیت الله خامنه‌ای در این زمینه بیان می‌کند: «فرهنگ هر جامعه و ملتی و هر انقلابی به مجموعه دستاوردهای ذهنی در آن جامعه که شامل دانش، اخلاق، سنن، آداب و چیزهایی که از اینها سرچشمه می‌گیرد گفته می‌شود». (هدایتخواه، 1374: 12)

2. **تعریف تمدن**

تعاریفی که تا کنون از تمدن ارائه شده، حکایتگر این است که تمدن، مجموعه دستاوردها و اندوخته‌های مادی و معنوی بشر است (معین، 1382، ج 1: 1139). ویل دورانت، تمدن را شکلی از نظم اجتماعی تعریف می‌کند که در نتیجه وجود آن، خلاقیت فرهنگی امکان‌پذیر می‌شود و جریان پیدا می‌کند که دارای چهار رکن و عنصر اساسی است: پیش‌بینی و احتیاط در امور اقتصادی، سازمان سیاسی، سنن اخلاقی و کوشش در راه معرفت و بسط هنر (دورانت، بی تا، ج 1: 3). علامه جعفری تمدن را تشکل هماهنگ انسانها در حیات معقول با روابط عادلانه و اشتراک همه افراد و گروههای جامعه در پیشبرد تمام اهداف مادی و معنوی انسانها در همه ابعاد مثبت می‌داند. (جعفری، 1381، ج 5: 161)

3. **رابطه فرهنگ و تمدن**

فرهنگ و تمدن در یکدیگر تأثیر متقابل دارند؛ به طوری که فرهنگ، تمدن‌زا و تمدن، فرهنگ‌افزاست. تأثیر فرهنگ بر تمدن اثر زایشی است؛ یعنی از فرهنگ، تمدن زاده می‌شود و در پرتو آن رشد می‌کند و تأثیر تمدن بر فرهنگ، اثر افزایشی است؛ یعنی تمدن در نفوذ و توسعه فرهنگ در جامعه مؤثر است. تمدن می‌تواند در گسترش فرهنگ به جوامع دیگر و نفوذ آن در اندیشه‌ها نقش ایفا کند، اما این فرهنگ است که تمدنها را پدید می‌آورد و آنها را هدایت می‌کند. در واقع؛ جوهره اصلی تمدن، فرهنگ است و تمدن مظهر مادی و معنوی فرهنگ است. از این رو، فرهنگ نقش چشمگیری در پیدایش، جهت‌دهی و گسترش تمدن دارد. بنابر این، می‌توان گفت بعد معنوی تمدن، فرهنگ است و فرهنگ یکی از اجزای تمدن به شمار می‌رود. تمدن نمود فرهنگ است و فرهنگ جوهره اصلی تمدن و نقش چشمگیری در آن دارد. (کاشفی، 1389: 43-45)

4. اصول حاکم بر تمدن غرب

مبانی هر تمدنی مبتنی بر اصول و نظریاتی است که برگرفته از نوع جهان احساسی و جهان‌شناختی فرهنگ آن جوامع است. بر فرهنگ غرب نیز اصولی حاکم است که آن را از فرهنگ‌های دینی و سنتی متمایز ساخته است.

یک (اومانسیم)

اومانسیم فلسفه‌ای است که انسان را میزان همه چیز می‌شناسد و سرشت انسانی و حدود و علایق طبیعت آدمی را موضوع قرار می‌دهد (آپتنگو،¹ بی تا: 69-70) و به معنای انسان‌گرایی یا انسان‌مداری و صورت نوعی یک دوره تاریخی است. عصر جدید یا عصر مدرن که از حدود نیمه قرن چهاردهم میلادی به بعد ظهور کرده را دوران اومانسیم یا انسان‌سالاری می‌نامند. در این دوره، مفهوم نفسانی بشر به عنوان مدار و معیار همه امور در نظر گرفته می‌شود. در فرهنگ مدرن، انسان و نیازها و خواستها و تمایلات نفسانی‌اش به عنوان مبنا و معیار و مدار همه چیز پنداشته می‌شود و به تعبیری؛ انسان‌محوری جایگزین خدا‌محوری می‌شود. فوئر باخ، فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم، شأن و مقام بشر را مقام و مرتبه الهی و هایدگر، انسان را مرکز و ملاک تمامی آفرینش می‌دانند. (هایدگر، 1388، ج 4: 28)

دو (سکولاریسم)

سکولاریزم به معنای دنیاپرستی، اعتقاد به اصالت امور دنیوی، غیر دین‌گرایی، جدا شدن دین از دنیا، تمایل‌گرایی و دنیویت، از مبانی اساسی و تأثیرگذار بر فرهنگ مدرن است. برخی سکولاریزم را به معنای تنظیم امور معاش از قبیل تعلیم و تربیت، سیاست، اخلاق و جنبه‌های دیگر زندگی انسانی، بدون در نظر گرفتن خداوند و دین تفسیر کرده و نقش دین را در حد تنظیم رابطه انسان با خدا تنزل می‌دهند. گروهی دیگر به شدت با دین به مخالفت پرداخته، درصدد محو کامل آن از زندگی بشری‌اند. مارکس، فروید و راسل و کسانی که دین را افیون ملتها و منشأ بیماری‌های روانی و اجتماعی می‌دانند، به این رویکرد گرایش دارند. این دو نگرش، سکولاریسم را به دو دسته ملایم و خشن تقسیم کرده است:

- سکولاریسم خشن و افراطی با راهبرد دین‌ستیزی پیش می‌رود و حذف دین از صحنه حیات بشری را انگیزه اصلی خویش می‌سازد.

- سکولاریسم ملایم به محدود ساختن دین در عرصه فردی و شخصی قناعت می‌ورزد و دین را از حیات اجتماعی تفکیک می‌سازد.

تعاریف زوال دین، سازگاری هرچه بیشتر با این جهان، جدایی دین و جامعه، جایگزینی صورتهای شرعی به جای باورها و نهادهای مذهبی، سلب تقدس از جهان و حرکت از جامعه «مقدس» به جامعه «دنیوی» نیز برای سکولاریسم ارائه شده است (حسروپناه، 1394، ج 3: 97). از آنجا که فرهنگ به معنای مجموعه باورها، بینشها، ارزشها و اخلاق حاکم بر یک جامعه معرفی شد، اعتقاد به اصالت امور دنیوی، از طرفی منجر به تهی شدن فرهنگ مدرن از ارزش و اخلاق و دین‌باوری شده و از طرف دیگر، باعث جهت‌گیری دنیوی فرهنگ مدرن و جدا شدن از دین شده است.

سه) سوپژکتیویسم

سوپژکتیویسم¹ به معنای ذهن‌گرایی، ذهن‌باوری، اصالت ذهن، خودبنیادی، درون‌گرایی، موضوعیت نفسانی و اصالت موضوعیت نفسانی است (بريجانان، 1390، ج 2: 854) که از شک دکارت آغاز می‌شود و بر اساس قانون کوجیتوی وی، یعنی «من می‌اندیشم پس هستم»² بنیان نهاده شده است (تایلور،³ 1989: 129). دکارت با طرح شک دستوری، از شک به همه چیز و یقین به شک به همه چیز، به یقین به وجود من اندیشنده رسید و به این ترتیب، حوزه معرفت‌شناختی برای یقین ایجاد کرد (کاپلستون، 1362، ج 2-1: 35). بر اساس قانون کوجیتو، سوژه یا «من» انسانی از امر داده شده یا ابژه، وجود دیگری را استنتاج می‌کند که داده شده نیست؛ یعنی بیشتر از آنچه می‌داند، تصدیق می‌کند. «من» در امر داده شده رابطه‌ها را برقرار می‌کند و تمامیتها را شکل می‌دهد؛ در حالی که تمامیتها به امر داده شده وابسته نیستند، بلکه به اصلهایی که سوژه می‌شناسد وابسته‌اند (دلوز، 1395: 196). بنابر این، ذهن معیار و ملاک درک تصورات و مفاهیم خارجی می‌شود؛ زیرا به جای مطابقت ذهن با خارج، این متعلقات خارجی‌اند که باید با ذهن مطابقت پیدا کنند و ذهن است که معیار تعیین نوع دریافتهای انسان قرار می‌گیرد؛ چون من انسانی، یگانه موجود حقیقی است و مابقی موجودات، تمثیل و حضور ذهنی دارند و قائم به فاعل شناسا هستند (کاتینگهام،⁴ 1992: 49). به این ترتیب، مقدم بر هر واقعیتی، هستی انسان و وجود انسان ثابت می‌شود، حتی قبل از آنکه وجود خداوند و سایر موجودات و دیگر انسانها ثابت شود و این نقطه آغاز سوپژکتیویسم است که با نگاه خودبنیاد و نگرش کاملاً مادی و غریزی به انسان، فرهنگ مدرن را از فرهنگ دینی و الهی جدا و متمایز ساخته و آن را در تقابل سهمگین با فرهنگ دینی و ارزشی قرار می‌دهد.

1. Subjectivism
2. Cogito Ergosum
3. Taylor
4. Cottingham

ج) تحلیل و بررسی

در فرهنگ غرب مدرن بنا بر اصول ذکر شده، با اصالت دادن به نفس خودبنیاد، باعث دوری انسان از هویت و فطرت الهی بشر و محروم شدن او از درک حقیقت و کمال حقیقی شده و خدا و آنچه مربوط به دین و مذهب و قوانین الهی و مکتب انبیاست، کنار گذاشته شده و یکایک اصول دینی جایگزین دیگری پیدا کرده‌اند؛ زیرا بعد از رنسانس، دانشمندان و فلاسفه غرب هر یک از اصول حاکم بر فرهنگ دین را برکنار و اصل دیگری را جایگزین کردند؛ به جای اصالت الله و حاکمیت قوانین الهی، اصالت انسان و حاکمیت بشر و قوانین مطروحه از فکر بشر را پی‌ریزی کرده و عقل و علم بشری را با وحی جایگزین کردند. به جای عبودیت، آزادی از هر قید و بند را مطرح کردند و به جای اصل محوریت دین و اصل اعتقاد و تمسک به دین، سکولار و طرد و نفی تمام مظاهر دینی را قرار دادند؛ زیرا تمام تاریخ فلسفه غرب مدرن از دکارت تا هگل، بسط شئون مختلف سوژه است که با اصالت دادن به انسان در برابر خدا، باعث محور قرار گرفتن انسان و موضوعیت پیدا کردن نفس خودبنیاد انسان شده است. امام خمینی در باب خودبنیادی و خودخواهی می‌نویسد: «حجاب خودخواهی و خودبینی، از حجب غلیظه‌ای است که هر کس را که مبتلای به آن است، از همه حقایق و درک تمام محسنات و کمالات غیر و مقبحات و نقایص خود باز می‌دارد» (امام خمینی، 1377: 65). ایشان در جای دیگر بیان می‌کنند: «انانیت و خودرأیی و خودبینی انسان، بر خلاف فطرت الله است و چون فطرت به حالت اصلیه خود باشد و محتجب به احتجاجات طبیعت نشده باشد، خودسری و خودرأیی در امور نکند و صبغه نفسانیه به خرج ندهد و به واسطه سلامت فطرت، تسلیم حق شود» (همان: 76-77).

عقلانیت جامعه غربی، اخلاق عملی برخاسته از سکولاریسم است؛ یعنی با فرض دنیای بدون خدا و قرار دادن قوانین محکم و غیر محکم مادی بر دنیا و عدم اعتقاد به نیرویی فراتر از آن، می‌توان با تمامی وجود از قوانین حاکم بر این دنیا سود برد. بنابر این، در اجتماع، همه چیز در جهت اهداف انسان هدایت و تهیه می‌شود و ارزان‌ترین و سریع‌ترین راه برای رسیدن به هدف به کار بسته می‌شود و چگونگی روش دیدن و رسیدن به هدف بر عهده عقل است و این معنای عقلانیت جامعه غربی است. در نتیجه، اصل منفعت‌گرایی اخلاقی پیش می‌آید و اخلاق عملی و نظری بر اساس پراگماتیسم تنظیم می‌شود و به نظریه پردازان مدیریت به صورت نظریه‌ای در اخلاق عملی توسعه ارائه می‌شود. (فیاض، 1389: 108)

1. پیامدهای اخلاقی تمدن غرب

کارشناسان معتقدند اگر در تمدنی اندوخته‌های مادی و معنوی پاسخگوی هدفمند و منظم و درست نیازهای واقعی جسمانی و روحانی بشر باشد و بتواند میان برطرف ساختن حوائج این دو بعد ارتباط حقیقی ایجاد کند، قطعاً چنین تمدنی توسعه کمی و کیفی پیدا خواهد کرد. اما اگر اندوخته‌های مادی و معنوی این

بحرانهای اخلاقی تمدن عصر جدید 117

تمدن منظم نباشد و بدون ارتباط، حد افراطی و تفریطی خود را بیاماید، قطعاً عمر چنین تمدنی کوتاه خواهد بود. (کاشفی، 1389: 36)

امروزه غرب دچار بحرانهای عمیق اخلاقی و فرهنگی است که نتیجهٔ میانی فکری و نظری حاکم بر تمدن غرب و نوع نگرش آن به انسان است. مدرنیسم، سبب شده تا انسان فقر، گمشدگی و جدایی از ماهیت انسانی خود را احساس کند. در فرهنگ مدرن، مبنای اخلاق نه تنها عقلانی نیست، بلکه بر پایهٔ اصالت لذت و منفعت است؛ در صورتی که در اسلام، اخلاق یکی از ابعاد اصیل و فطری انسان است و خوب و بد، مبنای اخلاقی دارد و همهٔ عالم، ابزاری برای رسیدن انسان به کمال مطلوبش است.

در ادامه، بررسی و تحلیل برخی از مهم‌ترین پیامدهای اخلاقی تمدن عصر جدید ارائه می‌شود.

یک) سودمحوری

اخلاق لیبرالیسم یک اخلاق سودمحور و از نتایج اومانیزم است که معیار امور در آن، ارضای خواستها و امیال فردی است و تعابیر اخلاقی مثل زهد، ایثار، تقوا، انفاق، خیرخواهی برای دیگران، عدالت‌طلبی و دیگر ارزشهای اخلاقی، بر کنشهای غیر منطقی نهاده شده است. در این مدل اخلاقی، اصالت با منافع مادی فردی است و لذات و غرایز انسانی رسمیت دارند؛ زیرا در عقلانیت لیبرال، صفات فاضلهٔ اخلاقی تنها در حدی که در کار «تبادل اجتماعی» و حفظ امنیت و توسعهٔ غربی مفید افتد، تأیید می‌شود. در این منطق، زهد و ریاضت و پرهیز از برخی لذایذ با استناد به اصول اخلاقی و عقلی، به شدت غیر عاقلانه محسوب می‌شود (رحیم‌پور ازغدی، 1388: 69). به همین سبب، تمدن مدرن، انسان را وجودی غیر منطقی و تابع امیال و منافع مادی خود می‌بیند که عقلانیت تنها و حداکثر در مهندسی ابزار و تنظیم وسایل برای نیل به سود و لذت بیشتر و تنها در چارچوب ضوابط و قوانین مدنی، تحقق می‌یابد.

در الگوی تمدن عصر جدید بین امیال انسان با عقل، ارزش و عمل چنین مناسباتی برقرار است؛ حریم عقلانیت بسیار محدود و تنها مختص به مهندسی ابزار و تنظیم وسایل برای نیل به مطلوب شخصی است. عقل مطلقاً قدرت مانور در حوزهٔ اهداف را ندارد و تعیین هدف به امیال و هنجارهای شخصی و ملی بستگی دارد. عقل، قدرت داوری در باب ارزشها را ندارد؛ زیرا حوزهٔ عقل غیر ارزشی و حوزهٔ ارزشها، غیر عقلانی و غیر عملی است و «دانش» از «ارزش» جداست. عقل دربارهٔ بهای اخلاقی که برای نیل به شادی و رفاه است نیز حق اظهار نظر ندارد. انسان، موجودی غیر منطقی به شمار می‌آید و عقل تنها قوهٔ محاسبه‌ای در خدمت غرایز و امیال اوست که صلاحیت فرماندهی ندارد و عقل حداکثر نظم‌دهنده به تجربیات انسان است. (همان: 80)

در نهایت، در تفکر لیبرال - سرمایه‌داری و در عقلانیت لیبرال غربی، راه «ارزش» از راه «عقل» جداست و حوزهٔ عقل، غیر ارزشی و حوزهٔ ارزشها، غیر عقلانی است و جدایی ارزش از دانش، کمترین لطمه‌ای که به بشر وارد آورد، از ارزش انداختن ارزشها و بی‌پشتوانه ساختن اخلاق بود.

در اسلام ضمن رسمیت دادن به لذایذ و منافع آدمی، دعوت به نوعی تعادل در ملاحظات ناظر به دنیا و آخرت کرده، به ابعاد وسیع تری از «خود» و «سود» توجه می‌دهد. اسلام از انسان نمی‌خواهد که به سود خود و به منافع خود بی‌توجه بوده یا خود را فدای لذایذ دیگران کند یا از لذایذ و نعمات الهی محروم بماند؛ اما دعوت به عقلانیت می‌کند که در آن تعریف «خود» انسان و تعریف «سود و ضرر» تغییر می‌کند، آنگاه انفاق و تقوا... به «سود» آدمی و بنابر این، رفتاری کاملاً عقلی خواهد بود. به عبارت دیگر؛ دستگاه «هزینه، سود» به قدرت خود باقی است، با این تفاوت که دقیق‌تر، کلان‌تر و جامع‌تر می‌شود؛ زیرا سود و ضرر یک «موجود جاودانه» که دارای روح الهی و اختیار و مسئولیت است، با سود و ضرر یک «فنون» مادی و بدن طبیعی که کلیه محاسباتش باید معطوف به دوره‌ای حداکثر به مقدار چند دهه باشد، لزوماً و همواره یکی نیست.

عنصر «مسئولیت» در منظر انسان الهی، دقیقاً عنصری عقلانی است و سعادت و کمال به حدی نزد وی حقیقی و جدی و عینی است که بی‌توجهی به آن عین جنون خواهد بود و «ارزشها» در بالاترین درجه عقلانیت و عناصری وجودی خواهند بود (همان: 92). بنابر این، اخلاق اسلامی بر پایه عقلانیت و هماهنگی و همسو با آن نهاده شده است و معیار آن نه تنها ارضای خواستها و امیال فردی نیست، بلکه در جهت کمال نهایی فرد و جامعه و بر اساس کنشهای منطقی پی‌ریزی شده است.

در فرهنگ اسلامی، عقلانیت و علم، حوزه وسیع و محترم و موجبی دارد و به سه فصل تقسیم می‌شود:

- عقلانیت در مقیاس کلی که تنظیم‌کننده رابطه انسان با جهان و خداوند است.
 - عقلانیت و ارزشها که تنظیم‌کننده روابط انسانها و طراح اخلاقیات است.
 - عقلانیت ابزاری که تنظیم‌کننده محاسبات معیشتی برای نیل به اقتصادی شکوفا و تمدنی آباد و مرفه است.
- در اسلام به هر سه حوزه عقلانیت توجه خاص شده و به آن پرداخته شده است؛ بر خلاف عقلانیت لیبرال غربی که تنها به نوع سوم؛ یعنی عقلانیت ابزاری اکتفا کرده و به همین دلیل، ناقص و ناتوان از تفسیر جهان و انسان و بر سه محور استوار است: اول اینکه، خوشی و لذت فرد باید هدف رفتار آدمی باشد؛ دوم، هر خوشی و لذت فرد تنها برای یک نفر است نه بیشتر؛ سوم اینکه، هدف عمل اجتماعی باید افزایش مطلوبیت کل باشد. بر این اساس، اسمیت محرک فعالیتهای اقتصادی را نفع شخصی می‌داند و به صراحت اقتصاد مدرن و توسعه یافته را مبتنی بر سودمحوری و انباشت سرمایه فردی می‌داند و می‌گوید هر کس می‌کوشد سرمایه خود را به بهترین و مفیدترین راه برای خودش و نه جامعه به کار اندازد (جمعی از نویسندگان، بی‌تا، ج 4: 390). به همین سبب، ایدئولوژی سرمایه‌داری جدید، همه اصول و ارزشهای اخلاقی و احکام دینی را قربانی «سود» می‌کند و معتقد است مسئولیت در برابر یک ناظر مقدس، موهوم است؛ ارزشی بالاتر از لذت و خوشی نیست و انسان نیازی به ماورای غریزه ندارد. در واقع؛ انسان به یک «حیوان اقتصادی» تعریف

119 **بحرانهای اخلاقی تمدن عصر جدید**

می‌شود که جهان‌بینی مادی و سودپرستانه دارد و «ارزش» را قربانی «سود» کرده و با روح مذهبی و اصول اخلاقی و وحیانی مخالفت می‌کند. (رحیم‌پور ازغدی، 1388: 51)

دو) تغییر معیار ارزشها

تمدن مدرن با نگاه سکولار به جهان، هدف از زندگی را کسب نهایت لذت و رفاه مادی می‌داند. مفهوم ارزش در این تمدن، استعلا به سمت لذت‌زدگی مادی برای رسیدن به نهایت لذت است. غرب اساس زندگی را اقتصاد می‌داند، آن هم اقتصاد آزاد از ارزشهای واقعی؛ زیرا اخلاق در توسعه غربی سهمی ندارد. به همین سبب، توسعه در تلقی مدرن و غربی، سمت و سوی مادی و طبیعی دارد و انسان برآمده از بستر این نوع توسعه، به شدن عاطفه‌گراست؛ یعنی احساسات و عواطف را خاستگاه همهٔ افعال اخلاقی و یگانه داور خوبی و بدی و درستی و نادرستی می‌داند. بر این اساس، معیار خوب و بد و ارزش؛ سلاطین و عواطف و احساسات و انفعالات و خواستهای نفسانی است. اخلاق، هیچ مبنای واقعی یا عقلانی ندارد. در واقع؛ معیار ارزش در تمدن مدرن، بر اساس اصالت لذت است.

در جهان‌بینی اسلامی، ارزش چیزی است که موجب و موجد تعالی انسان، تقرب او به خدا و قرار گرفتن در مسیر تکامل و رسیدن به کمال باشد و هر چه مانع این تقرب و تکامل باشد، ضد ارزش است. بنابر این تزکیهٔ نفوس، ارزش است (جوادی آملی، 1386/ب: 95). در جهان‌بینی مدرن، ارزش حقیقی وجود ندارد، ارزشها نسبی‌اند و در حوزهٔ انتخاب افراد قرار دارند، به میل و ارادهٔ انسانها وابسته‌اند و به تعداد افراد می‌توانند فراوانی داشته باشند؛ بر خلاف اسلام که به حسن و قبح ذاتی و حقیقی قائل است و ارزشها ثابت و مستقل‌اند نه متغیر و وابسته به فرد. در تمدن مدرن، از ارزشهای حقیقی که سبب تعالی بعد مجرد انسانی است، غفلت شده و تنها عناصری ارزش محسوب می‌شوند که موجب اعتلای توسعهٔ اقتصادی باشند و اعتلای انسانیت به فراموشی سپرده شده است.

سه) بحران معنویت و سنتهای الهی

در اندیشهٔ فرهنگ غربی هیچ معنویت حقیقی‌ای ملهٔ نظر نیست و تمام نظرها به عالم ماده و امکاناتی است که در آن وجود دارد. به گفتهٔ رنه گنون: «در تمدن غربی هیچ‌گونه سنت معنوی اصیل وجود ندارد تا مردم بتوانند بر آن تکیه کنند. بنابر این، دست به دامان سنتهای ساختگی و کاذب می‌شوند که هرگز وجود خارجی نداشته‌اند. لذا اغتشاش و هرج و مرج به بار می‌آوردند.» (گون، 1387: 31)

تمام ناکامی‌های الگوی تمدن غربی با تمام ابعاد آن، ناشی از حذف خداوند و در نتیجه، حذف امور تکوینی و تشریحی مورد نیاز بشر و ضامن مقررات اخلاقی است. دوری از وحی و نبوت و دستورات دین منجر به رفاه‌طلبی، انحرافات اخلاقی و گناه شده که موانع اصلی پیشرفت و توسعهٔ فرهنگی محسوب

می‌شود. اما در نظام اسلام، آنچه اصالتاً و بالذات مهم و مایه پیشرفت است، تقرّب به حق و جلب رضایت الهی و اطاعت از مقررات و دستورات دینی است.

از آنجا که بشر نمی‌تواند بدون سنت و آداب و رسوم زندگی کند، هرگاه از سنن معنوی غافل و محروم شود، حتماً سنن کاذب و دروغین می‌سازد و با آنها زندگی می‌کند. بنابر این، اگر بشر از سنت ثابت الهی غافل شود، سراسر زندگی خود را گرفتار بحران و هرج و مرج می‌کند، بدون آنکه ریشه اصلی بحران را بفهمد. فرهنگ کنونی غرب نیز به سبب قطع رابطه با سنن الهی، عین بحران و اغتشاش است و در عمل، تنها نتیجه فناوری موجود این است که بشریت را یک قدم به سوی عدم تعادل و بحران نزدیک می‌کند (طاهرزاده، 1388: 63)؛ زیرا ماده در ذات خود عین حرکت و عین کثرت است و عالم کثرت اگر با عالمی که در وجودش عین وحدت است تدبیر نشود، عین بی‌نظمی خواهد بود. بنابر این، هرچه بشر به ماده نزدیک‌تر شود، به بی‌نظمی نزدیک‌تر شده و هرچه به عالم معنا نزدیک شود، به نظم و یگانگی نزدیک شده. گنون بیان می‌کند: «دلایل اینکه اندیشه‌های جهان متجدد به هیچ وجه منطبق با نظم حقیقی نیست، این است که این اندیشه‌ها تقریباً همیشه با روحیه مخالف با معنویت پرورده شده است» (گنون، 1387: 37).

ایدئالهایی که امروزه این فرهنگ به بشر ارائه می‌دهد، راه و رسمی که به بشر می‌آموزد و اخلاق و عادات و مسیری که تمدن امروز غرب دارد، برای بشریت بسیار خطرناک است؛ زیرا علم و عقل باید باعث پیشرفت و رشد انسان و در خدمت حیات انسانی باشد و این امر مهم به مدد وحی صورت می‌گیرد؛ زیرا عقل به تنهایی و بدون وحی قادر نیست بشر را نجات دهد. بزرگ‌ترین نقص فرهنگ غرب، دوری از وحی و گمان به نجات بشر تنها به کمک عقل و علم تجربی است. اما چون عقل محض، حقیقت برتر را نمی‌فهمد و علم جدید از ارتباط با فرا ماده محروم است، به بن‌بست فکری رسیده و انسان را از حق و حقیقت دور کرده است. (جمعی از نویسندگان، 1392، ج 2: 140)

چهار) بحران فرهنگی

مهم‌ترین هدف توسعه فرهنگی، بها دادن به انسانیت و بالا بردن ارزش آن است. اما در الگوی تمدن مدرن، انسانیت بی‌ارزش شد؛ زیرا توسعه در خدمت انسان قرار نگرفت، بلکه انسان در خدمت توسعه درآمد و با اینکه تأمین آسایش و رفاه بشر و رسیدن به تمتع هرچه بیشتر محوریت ذاتی یافت، اما نه تنها آسایش انسان تأمین نشد، بلکه انسانیت او نیز به خطر افتاد.

در فرهنگ اسلامی، تمام فعالیت‌های انسان باید منطبق با خواست خدا انجام گیرد؛ آن هم به گونه‌ای که در قانون الهی و شرع اسلامی تجسم یافته است. آن جنبه از توسعه به معنای امروزی آن که با رفاه انسان از قبیل تأمین غذا، مسکن و... سروکار دارد، در حد مطلوب و متعادل خود، از منظر دینی قابل حمایت و

بحرانهای اخلاقی تمدن عصر جدید 121

توجیه است؛ اما هدف توسعه به عنوان رشد اقتصادی و مادی و نامحدود انسان، آن هم به گونه‌ای که انسان صرفاً موجودی زمینی و حیوانی مقتصد قلمداد شود، قابل توجیه و حمایت نیست. (همان، ج 1: 161)

آنچه در فرهنگ اسلام، اصیل و مایه پیشرفت است، تقریب به حق است. هدف نهایی، رسیدن به توسعه نیست؛ بلکه توسعه، ابزاری برای تربیت و پرورش قوای انسانی است. در واقع؛ آنچه در فرهنگ غرب هدف نهایی و اصیل محسوب می‌شود، در اسلام ابزار و وسیله برای رسیدن به کمال انسان است. اما تمدن مدرن با رواج تن‌پروری، تن‌آسایی، غفلت از جان، سودجویی بیشتر سرمایه‌داران و حاکمان و جدایی دین از سیاست، فرهنگ غرب را مانع اصلی ارتقای انسانیت قرار داده است.

پنج) بی‌ارزش شدن انسانیت

در تمدن عصر جدید، انسانیت ارزش خود را از دست داده است؛ زیرا انسانیت انسان وابسته به انتخاب آزاد و تکامل روحی اوست؛ اما در عصر مدرن، انسان این دو ویژگی را از دست داده است؛ انسان در عصر مدرن صرفاً به عنوان ابزار در خدمت پیشرفت صنعتی قرار گرفت و اصولاً آنچه پیشرفت می‌کرد، صنعت بود نه انسان. به عبارتی؛ اگر در این میان، انسان از اقتضانات و کمالات خود در ارتباطات چهارگانه با خود، با خدا، با طبیعت و با دیگران بهره‌مند نمی‌شد و در عین حال، صنعت به طور تاریخی به توسعه خود ادامه می‌داد، اشکالی از نظر طراحان انقلاب صنعتی انگاشته نمی‌شد (جمعی از نویسندگان، بی‌تا، ج 4: 947). به این ترتیب، نظام سرمایه‌داری عالی‌ترین شکل نظام تمدنی که مطابق فطرت و عقل بشر باشد، نیست و در درون خود تضادهایی جدی دارد. امروزه مشکلاتی به تدریج در این نظامها جلوه‌گر می‌شوند که برخاسته از نوع این نظامها هستند؛ انواع مشکلات روانی همچون: پوچ و بیهوده جلوه کردن زندگی، حاکمیت اقتصاد بر مغزها و اندیشه‌ها و رشد سرمایه و کنار زدن همه ارزشهای والای انسانی از جامعه، از جمله نتایج این نظام است که پیش‌بینی می‌شود روزی به فروپاشی آن بینجامد. نظامی که در آن ثروت حد و مرز نمی‌شناسد، نمی‌تواند با فطرت بشر سازگار باشد. این نظام، کمال مطلوب انسان را دارا نیست تا بتواند آینده‌ای روشن برای او نوید دهد. (اخترشهر، بی‌تا: 81)

بنابر این، الگوی تمدن مدرن، الگویی ناموفق است؛ زیرا در عین دستیابی کشورهای غربی به قدرت و ثروت، ارزشهای معنوی و انسانی در این کشورها نابود و انسانیت انسان بی‌ارزش شده است. با توجه به ساختارها و اصول اساسی اسلام، محور اصلی توسعه، انسان است و انسان به عنوان متغیری مهم و هدف خلقت، در تمام برنامه‌های اسلام به خصوص در تحول اقتصادی، مورد تأکید اسلام است. قرآن شکوفایی اقتصاد را با شاخصه نعمت، در گرو تغییر انسان دانسته، انسان را به عنوان متغیری مستقل، کارگزار اصلی تحول اقتصادی می‌داند؛ اما نه با نگاه مکتب اقتصادی کاپیتالیسم و سوسیالیسم که حرکت فردی یا اجتماعی - اقتصادی بدون توجه به جایگاه معنوی انسان مورد توجه قرار گرفته است. در نگرش و حیاتی،

فعالیت اقتصادی انسان در راستای خلافت او نقش محوری دارد؛ بدین معنا که هر چه فعالیت‌های اقتصادی او در جهت خلیفه‌اللهی و تکامل او باشد، تغییر از نوع و فور نعمت، رونق، برکت، ثبات، استمرار و کمال فردی و اجتماعی را در پی خواهد داشت (جمعی از نویسندگان، بی‌تا، ج 4: 213). همان‌طور که خداوند در قرآن کریم فرموده است: «خداوند هرگز دگرگون‌سازنده نعمتی نیست که آن را بر قومی ارزانی داشته باشد؛ تا آنکه خود، آنچه در ذات خود دارند، دگرگون کنند». (انفال: 53)

شش) آزاد بودن اقتصاد از اخلاق

غرب مدرن برای رسیدن به فناوری و توسعه، از تمامی مرزهای اخلاقی و ارزشی عبور کرده است. برای او تنها سود کوتاه‌مدت انسان غربی مطرح است؛ زیرا نهایت هدف زندگی‌اش، کسب لذت‌های مادی است. در نظریه تمدن مدرن، همه چیز می‌تواند متغیر باشد، مگر اقتصاد و بازار که باید ثبات داشته باشد و برای این امر، می‌توان از اعتقادات و اخلاقیات گذشته و فرهنگ را تخریب کرد و به محیط زیست لطمه زد، انسانها را کشت و کشورها را غارت کرد، فقط نباید چرخه اقتصاد از حرکت بایستد و این یک اصل است. (جمعی از نویسندگان، بی‌تا، ج 3: 297)

الگوی تمدن ناقص مدرن، ناشی از نگاه جامعه غربی و فلسفه آنان به انسان است که با نگاه اسلام به انسان تفاوت مبنایی و ریشه‌ای و بنیادی دارد. انسان در مبانی غربی، یک عنصر مادی است، توسعه نیز مادی است یعنی می‌توان به آن دست یافت ولی اخلاق و معنویت را قربانی کرد و این از نظر اسلام مردود است. ناکارآمدی تمدن مدرن به دلیل محدود به ماده بودن آن است و اخلاق و معنویت نه تنها جایگاهی در آن ندارد بلکه می‌توان آنها را قربانی کرد. اما از نظر اسلام توسعه و پیشرفت مطلوب، ابزار رشد و تعالی انسان است.

در الگوی اسلامی هر در آمدی و از هر طریقی صحیح نیست و هر جایی نمی‌توان پول را هزینه کرد: در حالی که این امر، در ایدئولوژی توسعه اقتصادی مدرن، مفهومی ندارد. اگر امروز در غرب، کسب درآمد از راه‌های نامشروع و غیر اخلاقی گرفته شود، بسیاری از کارخانه‌ها و بنگاه‌های بزرگ اقتصادی تعطیل می‌شود. در نظریه غربی، همه چیز در خدمت اقتصاد است؛ در حالی که در تفکر اسلام، اقتصاد در خدمت تعالی و تقرب انسان است. در اسلام، پیشرفت مادی مطلوب است اما به عنوان وسیله، نه هدف؛ هدف، رشد و تعالی انسان است. اساس نگاه اسلام به پیشرفت، بر پایه نگاه به انسان است. اسلام، انسان را موجودی دو ساحتی می‌داند و همزمان به هر دو ساحت و هر دو بعد او توجه کرده و برای آنها برنامه دارد؛ بر خلاف نظریه تمدن مدرن که از بعد معنوی و ملکوتی انسان غفلت ورزیده است.

هفت) نگاه مادی به کار

در نظریه تمدن مدرن، پیوند اعتقادی انسانها با «کار» کاملاً قطع شده و تنها انگیزه‌ای که انسانها را به کار وادار می‌کند، «کسب پول بیشتر» است؛ زیرا هر امری که توجیه اقتصادی داشته باشد، مقبول است و هر

123 **بحرانهای اخلاقی تمدن عصر جدید**

عنصری که نتوان آن را با پول سنجید، هویت و موجودیت ندارد (آوینی، 1386: 123). در واقع؛ یکی از ارکان پدیدآورنده کاپیتالیسم، تغییر مفهوم کار است. کار در عصر جدید به معنای تصرف استیلاگرانه و سودجویانه در اشیا و امور به سبب تغییر و دگرگونی در آنها و تصرف و استخدام آن امور در مسیر اهداف خود است. در تفکر مدرن، فعالیتی که فاقد سودآوری مادی یا ایجاد دگرگونی عینی در طبیعت بیرونی باشد، «کار» یا حداقل «کار مفید» تلقی نمی‌شود. در نگاه مدرن، کار مفید یعنی آفرینش سرمایه و سود و تغییر طبیعت یا انسانها در مسیر اهداف خود. در این تفکر، تلاش برای ارتقای مقام وجودی و کمال فردی و تعالی معنوی، اگر فاقد بازده مالی باشد، «کار» تلقی نمی‌شود (زرشناس، 1377: 108-107). این تلقی از کار در نسبت مستقیم از تفسیر مادی از انسان و هستی قرار دارد.

نیازها و غایات یا اهداف در وجود انسان برای کار کردن ایجاد انگیزه می‌کنند؛ لذا انسان اراده خویشتن را صرفاً در جهت برآورده ساختن نیازها و خواسته‌هایش اعمال می‌کند. این نیازها اگر تنها به محدوده مادی وجود انسان بازگردد، فقط و فقط با پول برآورده می‌شود و از آنجا که مقدمه تأمین همه حوائج مادی، پول است، غایت آمال او می‌شود و به تنها عاملی که اراده او را برمی‌انگیزد تبدیل می‌شود (آوینی، 1386: 124). اما وقتی انسان بنیان کار و حیات خویش را بر اعتقادات دینی خود بنا کند، نخستین چیزی که نقش محوری خود را از دست می‌دهد، پول است. کار، در نظام ارزشی اسلام به عنوان راز آفرینش و حکمت وجود مطرح است. آدمی جوهره وجودی خویش را با سعی و تلاش می‌نمایاند و ارزش حقیقی خود را با کار تعیین می‌کند (جوادی آملی، 1382: 152). بنابر این، کار یکی از مهم‌ترین عوامل پیشرفت معنوی جامعه است و عنصری مقدس است که به مثابه عبادت به آن نگریسته می‌شود و هر شخص باید در حد بهره‌مندی‌اش از توان علمی و فنی، انجام کاری را به عهده گیرد و به فراتر از آن نپردازد؛ زیرا قرآن کریم از پذیرش و انجام کاری که در حد توان فرد نیست، نهی کرده و در صورت ارتکاب، او را سرزنش و نکوهش خواهد کرد (اسراء: 36). امام صادق (ع) می‌فرماید: «تفاوتی نمی‌بینم میان اینکه کار را به دست خائن بسپارم یا ناوارد». (حر عاملی، 1414، ج 19: 88)

در آموزه‌های اسلام، کار با نگرش هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی در هم تنیده است. اصلاح دنیا با انجام وظایف آخرتی منافات ندارد؛ حتی برنامه‌های دنیا نباید کوتاه‌نظرانه و نزدیک‌بینانه باشد (جوادی آملی، 1386/الف: 253). بر این اساس، با پذیرش کار توسط افراد بر پایه توانمندی‌های علمی، تخصصی، فیزیکی و روحی، می‌توان گام مهمی در جهت رشد و توسعه اقتصادی اسلامی برداشت.

هشت) نفی سنتها

تمدن مدرن با هرگونه سنتی، اعم از مذهبی و ملی و قومی، در تضاد است؛ زیرا یکی از آموزه‌های لیبرالیسم که ایدئولوژی تمدن مدرن را شکل می‌دهد، نفی هرگونه سنت قدیمی و بالاتر از آن، ضد ارزش بودن

پایندی به سنت و پسندیده بودن هر نوع تجدد و نوآوری است که لازمه آن، ترویج مخالفت با سنن دینی و مذهبی است (جمعی از نویسندگان، 1377: 124). روستو معتقد است: «تمام ساختهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ذهنی جامعه سنتی، با صنعتی شدن در تضاد است و پیشرفتهای اقتصادی بدون ایجاد یک دگرگونی عمیق و کلی در جامعه سنتی نمی‌تواند تحقق یابد. بنابر این، سنت تضاد اساسی با توسعه دارد و در حقیقت، آنتی‌تز آن است و مرحله خیز با محور کامل ویژگی‌های سنتی همراه است.» (روشه، 1379: 179)

پیش‌تر، این تصور در اذهان حاکم بوده است که سنت و توسعه در تضاد و تقابل با هم قرار دارند و هر یک سعی در بیرون راندن دیگری دارد؛ اما آنچه امروزه مورد تأیید است اینکه، سنت و توسعه نه تنها می‌توانند همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند، بلکه حتی می‌توانند یکدیگر را یاری کنند. در واقع؛ جریان صنعتی شدن، نه تنها سنتها را تضعیف نمی‌کند، بلکه گاه ممکن است سنت فی‌نفسه بتواند به صورت یک ایدئولوژی مناسب برای دگرگونی درآید (همان: 183). علاوه بر اینکه سنتهای ملی می‌توانند مؤید نظریه توسعه باشند، سنتهای الهی در این مسیر، خود نشان‌دهنده راه و چراغ هدایت‌اند. قرآن کریم بر تغییرناپذیری سنتهای الهی و حاکمیت سنتهای خداوند بر جوامع تأکید فرموده (طبر: 43) که بیانگر لزوم وجود سنتهای صحیح در جوامع انسانی است.

نه) فروپاشی اجتماعی و از هم گسیختگی نظام خانواده

غرب با تضعیف جایگاه زن و خانواده در امر تعلیم و تربیت انسان، خانواده را که باید به فرموده قرآن کریم محل آسایش و آرامش زن و مرد باشد، به مکانی سرد و بی‌روح تبدیل کرده است. رهبر انقلاب در این باره بیان می‌فرماید: «امروز توده معمولی مردم آمریکا و اروپا... از سست بودن بنیان خانواده رنج می‌برند... زن و خانواده در یک گمراهی و ضلالت عمیقی به سر می‌برد. فقط خانواده نیست، بلکه در مورد شخصیت و هویت زن، غرب در یک گمراهی عجیبی است.» (حسینی، 1387، ج 3: 63-62)

از زمان انقلاب صنعتی و شروع تمدن مدرن غرب، سرمایه‌داری و صاحبان بنگاههای تولیدی برای تأمین نیروی کار ارزان به فکر جذب زنان در بازار کار و استثمار آنان افتادند. آنها همچنین برای برآورده شدن امیال سودطلبانه‌شان، از زن به عنوان تبلیغ‌گر کالا و اشاعه تجمل‌گرایی که از طریق بی‌عفتی انجام می‌شود، بهره گرفتند (ملکوئیان، 1394: 7). از سوی دیگر، از هم گسیختگی نظام خانواده در تمدن غرب، باعث ایجاد سیر صعودی گسترش ارتکاب جرم و جنایت در این جوامع شد؛ به طوری که به گفته آلن فوکس، فقط در آمریکا هر ساله بیش از پنج هزار نفر به تعداد نوجوانان قاتل اضافه می‌شود. (مسن بریج، 1388: 278 و 302)

بحران معنویت و هویت و بی‌انگیزگی در جوانان، دیگر چالش اساسی ناشی از فروپاشی نظام اجتماعی تمدن غرب است. این بحران باعث رواج احساس پوچی و ناامیدی و گسترش گرایش به مواد مخدر شده است؛ به طوری که تجارت این مواد در آمریکا هم‌ردیف تجارت اتومبیل و فولاد است (سیف‌زاده، 1388: 112). از طرفی، آمار خودکشی در میان جوانان و نوجوانان در کشورهای ثروتمند مانند آمریکا بسیار بالاست. در این کشورها به گفته روزه گارودی، افراد به خاطر نداشتن هدف از دنیا می‌روند. (گارودی، 1377: 20)

125 **بحرانهای اخلاقی تمدن عصر جدید**

این نوع بحران، آنچه‌ان دامنگیر تمدن مدرن شده است که اندیشمندان و صاحب‌نظران این تمدن نیز به آن اذعان دارند و حتی طرفداران مکتب فرانکفورت را نیز به نقد از مدرنیته واداشته است (فروم، 1353: 158). ماکس وبر نیز با اشاره به بحران معنویت در جامعه سرمایه‌داری، بوروکراسی را به ماشینی تشبیه می‌کند که زندگی را از معنا تهی و قفس آهنینی برای انسان می‌سازد که دموکراسی را تهدید می‌کند. از دیگر سو، هربرت مارکوزه نتیجه این تحولات را در جامعه غربی، تولید انسان تک‌ساحتی می‌داند و می‌گوید: «صنعت، فرهنگ انسان مدرن را به پیچ و مهره‌ای بی‌معنا تبدیل می‌کند».

(د) بحث و نتیجه‌گیری

فرهنگ که در نگاه کلان به معنای مجموعه باورها و ارزشها و اخلاق و اندیشه‌های حاکم بر یک جامعه است، به عنوان جوهره اصلی تمدن، نقش چشمگیری در گسترش و جهت‌دهی به آن دارد. جوهره تمدن غرب مدرن نیز که از فرهنگ غرب ناشی شده، بر سه اصل اومانیزم به معنای انسان‌گرایی و انسان‌مداری، سکولاریسم به معنای دنیاپرستی، اصالت امور دنیوی و غیر دین‌گرایی، سوژکتیویسم به معنای ذهن‌گرایی و اصالت ذهن و اصالت موضوعیت نفسانی بنا نهاده شده است. به این ترتیب، فرهنگ غرب مدرن بنابر اصول مذکور، باعث دوری انسان از هویت و فطرت الهی خویش و محروم شدن وی از درک حقیقت و کمال حقیقی شده است؛ زیرا نظریه‌پردازان اخلاق غرب مدرن، اخلاق را مبتنی بر اصالت نفع دانسته و ابتنای اخلاق را بر خواستها و امیال آدمی قرار می‌دهند که نسبت اخلاق و جدایی ارزش از دانش مطرح می‌شود. بدین ترتیب در مبانی اخلاقی غرب مدرن، امیال و رفتار انسانی شاکله عقاید را می‌سازد که نتیجه آن، دچار شدن جامعه غربی به بحرانهای عمیق اخلاقی از جمله: سودگرایی و سودمحوری، معیار قرار گرفتن امیال و خواسته‌های فردی، از بین رفتن تعابیر ارزشی مانند ایثار و تقوا و زهد و انفاق و خیرخواهی و عدالت‌طلبی و دیگر ارزشهای اخلاقی، تغییر معیار ارزشها، هدف قرار گرفتن کسب نهایت لذت و رفاه مادی، رسیدن به نهایت لذت و لذت‌گرایی و اصالت لذت، عبور از تمامی مرزهای اخلاقی و ارزشی، نفی سنتها، بحران معنا و معنویت، مغفول ماندن سنتهای الهی و در نهایت، فروپاشی نظام اجتماعی است. بی‌ارزش شدن انسانیت و کنار زدن همه ارزشهای والای انسانی از جامعه و نابودی ارزشهای معنوی و انسانی در تمدن عصر جدید، از عوامل افول این تمدن است که پیش‌بینی می‌شود روزی به فروپاشی آن بینجامد.

به این ترتیب، از آنجا که تمدن غرب به لحاظ مبانی و آثار و دستاوردها، توفیق چندان پایدار و عمیقی کسب نکرده و دچار چالشها و بحرانهای عمیق فرهنگی و اخلاقی شده و عوامل افول این تمدن خود را ظاهر کرده است، لذا متفکران مسلمان باید مجذبه در تلاش باشند تا با کمک دو عنصر آگاهی و توانمندی و ایجاد بیداری که نقطه آغازین احیای تمدن اسلامی است و بازخوانی دوباره آموزه‌های دینی و استفاده از ابزار اجتهاد و توجه به نظریه‌پردازی و تولید علم، تمدن باشکوه اسلامی مبتنی بر فرهنگ الهی را دوباره بازسازی و احیا کنند.



منابع

- قرآن کریم.
- آوینی، سید مرتضی (1386). توسعه و مبانی تمدن غرب. تهران: ساقی.
- اخترشهر، علی (بی تا). «توسعه در غرب و اسلام؛ نتایج و پیامدها». پیشرفت، ش 124.
- امام خمینی، سید روح الله (1377). شرح حدیث جنود عقل و جهل. تهران: تبیان.
- بریجانیان، ماری (1390). فرهنگ اصطلاحات و علوم اجتماعی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- جعفری، محمد تقی (1381). ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، جلد 12. فرهنگ اسلامی، چ نهم.
- جعفری، محمد تقی (1379). فرهنگ پیرو، فرهنگ پیشرو. تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- جمعی از نویسندگان (1392). الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، جلد 1 و 2. تهران: فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- جمعی از نویسندگان (بی تا). پیشرفت از منظر قرآن و حدیث، جلد 3 و 4. تهران: فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- جمعی از نویسندگان (1377). جامعه ایدئال اسلامی و مبانی تمدن غرب. دبیرخانه.
- جوادی آملی، عبدالله (1386/الف). اسلام و محیط زیست. قم: اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله (1382). انتظار بشر از دین. قم: اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله (1386/ب). منزلت عقل در هندسه بشر. قم: اسراء.
- حر عاملی، محمد بن حسن (1414 ق.). وسائل الشیعه. قم: مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث.
- حسینی، علی (1387). حدیث ولایت. قم: الحقائق.
- خسرو پناه، عبدالحسین (1394). کلام نوین اسلامی. قم: تعلیم و تربیت اسلامی، چ دوم.
- دلوز، ژیل (1395). تجربه گزایی و سوژکتیویته. ترجمه عادل مشایخی. تهران: نی، چ سوم.
- دوران، ویل (بی تا). تاریخ تمدن. ترجمه صفدر تقی زاده و ابوطالب صادقی. تهران: انقلاب اسلامی.
- رحیم پور ازغدی، حسن (1388). عقلانیت (جامعه‌شناسی توسعه). تهران: طرح فردا، چ پنجم.
- ریشه، گئی (1379). تغییرات اجتماعی. ترجمه منصور وثوقی. تهران: نی، چ دهم.
- زرشناس، شهریار (1377). توسعه. تهران: کتاب صبح.
- سیف‌زاده، حسین (1388). معمای امنیت و چالشهای جدید غرب. تهران: وزارت امور خارجه.
- طاهرزاده، اصغر (1388). علل نزول تمدن غرب. اصفهان: لب‌المیزان.
- طباطبایی، محمدحسین (1381). المیزان فی تفسیر القرآن. ترجمه محمدباقر موسوی همدانی.
- طباطبایی، محمدحسین (1389). رساله الولایه. تهران: قسم الدراسات الاسلامیه.
- فروم، اریش (1353). گریز از آزادی. ترجمه عزت‌اله فولادوند. تهران: کتابهای جیبی.
- فیاض، ابراهیم (1389). مردم‌شناسی دینی توسعه در ایران. تهران: بین‌الملل.
- کاپلستون، فردریک چالز (1362). تاریخ فلسفه. ترجمه جلال‌الدین مجتوبی. تهران: علمی فرهنگی.

- کاشفی، محمدرضا (1389). تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی. المصطفی، ج سوم.
- کوز، لوئیس و برنارد روزنبرگ (1378). نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی. ترجمه ارشاد و فرهنگ. تهران: نی.
- گارودی، روژه (1377). آمریکا پیش‌تاز انحطاط. ترجمه قاسم صنعوی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- گون، رنه (1387). بحران دنیای متجدد. ترجمه حسن عزیزی. [بی‌جا]: حکمت زبان.
- مصباح یزدی، محمدتقی (1376). تهاجم فرهنگی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- معین، محمد (1382). فرهنگ فارسی، 4 جلدی. تهران: دبیر.
- ملکو تیان، مصطفی (1394). ظهور تمدن نوین اسلامی و افول تمدن غربی، همایش ملی تمدن نوین اسلامی.
- میسن بریج، جین (1388). فرسایش قدرت نرم، مردم، دولت‌ها و اعتماد. ترجمه سعید میر ترابی. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- هایدگر، مارتین (1388). نیچه. ترجمه ایرج قانونی. تهران: آگه.
- هدایتخواه، ستار (1374). تهاجم فرهنگی. تهران: ضریح آفتاب.
- یونسکو (سازمان علمی، فرهنگی و تربیتی)(). راهبردهای علمی توسعه فرهنگی. ترجمه محمد فاضلی.
- Abbagnano, Nicola. "Humanism". *The Encyclopedia of Philosophy*, Ed. Paul Edwards. New York: Macmillan Publishing Co. V.4.
- Cottingham (1992). *Descartes*. Cambridge University Press.
- Taylor, Charles (1989). *Sources of Self*. Cambridge: Cambridge University.
- A Group of Writers. *Progress from the Perspective of the Quran and the Hadith*, Vol. 3-4. Tehran: .
- A Group of Writers (2013). *Persian Islamic Paradigm of Progress*, Vol. 1-2. Tehran: .
- A Group of Writers (1998). *The Ideal Islamic Society and the Foundations of Western Civilization*. Dabirkhane.
- Akhtarshahr, Ali. "Expansion in the West and Islam, Results and Implications". *Progress Mag.*, No. 129.
- Aviny, S. Morteza (2007). *The Development and Principles of Western Civilization*. Tehran: Saghi.
- Brijanian, Mary (2011). *Dictionary of Terms of Social Sciences*. Tehran: Farhangy.
- Deloz, Jeel (2016). *Experiencivism and Subjectivism*. Tehran: Ney, thearth.
- Durant, Vile. *History of Civilization*.
- Fayaz, Ibrahim (2010). *Anthropology of Development in Iran*.
- From, Ereash (2004). *Escape from Release*. Tehran: .
- Garody, Roje (1998). *America is the Pioneer of Degeneration*. Tehran: .
- Genon, Rene (2008). *The New World Crisis*. Hekmate Zaban Pub.
- Hor Ameli, Mohammad ibn Hasan (1414). *Vasael al-Shieh*. Qom: .
- Hoseiny, Ali (2008). *Hadith Velayat*. Qom: Al-Haghayegh.
- Imam Khomeiny, Seyed Roohollah (1998). *Hadith Description of Reason and Ignorance*. Tehran: Tebyan.

- Jafari, Mohamad Taghi (2000). **Conservative Culture**, Islamic Culture.
- Jafari, Mohamad Taghi (2002). **Translation and Description of Nahjolbalaghe**. Ninth.
- Javadi Amoly, Abdollah (2007). **Dignity in Human Geometry**. Qom: Asra.
- Javadi Amoly, Abdollah (2002). **Human Expectations of Religion**. Qom: Asra
- Javadi Amoly, Abdollah (2007). **Islam and the Environment**. Qom: Asra.
- Kaplestone, Fredreach Charlz (1983). **History of Philosophy**. Tehran: .
- Kashefy, Mohamadreza (2010). **History of Islamic Culture and Civilization**. Almostafa, thearth.
- Khosropanah, Abdolhosein (2015). **Modern Islamic Theology**. Second.
- Koroz, Lowis (1999). **Sociological Radical Theories**. Tehran: Ney.
- Malakootian Mostafa (2013). **The emergence of a new Islamic civilization and the decline of Western civilization**. Mashhad: National Conference on Modern Civilization. Islamic
- Mesbah Yazdi, M.T. (1997). **Cultural Invasion**. Qom: .
- Misen Bridje, Jin (2009). **The Erosion of Soft Power, people, governments, and Trust**. Tehran: Imam Sadegh University.
- Heidegger, Martin (2007). **Nietzsche**. Tehran: Agah.
- Rahimpour, Hasan (2009). **Sociology of Development**. Tehran: Tarhe Farda, Fivth.
- Rooshe, Giy (2000). **Social Change**. Tehran: Ney, Tenth.
- Seifzade, Hosein (2009). **The Mystery of the Security and the New Challenges of the West**. Tehran: .
- Tabatabaei, Mohamad Hosein (2002). **Al-Mizan**.
- Tabatabaei, Mohamad Hosein (2010). **Rasalat ol-Velayat**. Tehran.
- Taherzade, Asghar (2009). **The Causes of the Instability of the West**. Tehran: Lobol-Mizan.
- **Unesco**, Scientific Strategies for Cultural Development.
- Zarshenas, Shahryar (1998). **Development**. Tehran: Ketab-e Sobh.

